

بررسی تفسیری تکرار قصه حضرت موسی علیه السلام در قرآن

* محمدعلی مجد فقیهی

** روح الله دهقانی

چکیده

در قرآن کریم فرازهایی از سرگذشت و عملکرد اقوام پیشین بیان شده است که یکی از آنها، داستان حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل است. این داستان از جهاتی مانند تکرار آن در آیات قرآن از اهمیت بیشتری برخوردار است. تکرار در قصه حضرت موسی چنان برجسته است که هر خواننده آشنای به متن قرآن را به خود متوجه می‌سازد. در مقاله حاضر پس از مفهوم شناسی قصه و تکرار آن، سعی شده است با تأمل تفسیری در آیات مربوط به داستان حضرت موسی علیه السلام و با عنایت به موارد مشابه داستان در سوره‌های مختلف قرآن و ارتباط آیات با یکدیگر، اسرار و حکمت‌های تکرار داستان حضرت موسی علیه السلام، در دو بخش عمده با عناوین «حکمت درونی فراوانی داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن» و «حکمت بیرونی فراوانی داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن» بیان شود.

واژگان کلیدی

آیات بنی اسرائیل، قصص قرآن، تکرار قصه، حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل.

m110faghihi@yahoo.com

*. عضو هیئت علمی دانشگاه معارف اسلامی.

** دانش آموخته کارشناسی ارشد آشنایی با منابع اسلامی دانشگاه معارف اسلامی. (نویسنده مسئول)

mahdi.mahdi.22@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۷

طرح مسئله

توجه به داستان انبیا و رفتار پیروان ایشان در قرآن کریم می‌تواند عالی‌ترین درس اخلاق و تربیت برای بشر باشد؛ همان‌گونه که قرآن درباره اهمیت و مقام بلند داستان - از لحاظ تأثیری که در ارشاد و اصلاح نفوس و رفتار مردم دارد - می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ». (یوسف / ۱۱۱)

برخی از داستان‌های قرآن کریم به‌لحاظ دارا بودن اهداف، موضوع و زوایای متعدد، در چند سوره با شیوه‌های بیانی و عبارات مختلف مطرح شده که در این میان به داستان حضرت موسی بیش از سایر داستان‌ها توجه شده؛ آن‌گونه که در ۳۴ سوره زوایای مختلف زندگی ایشان روایت شده است؛ از جمله دوران کودکی، جوانی، رسالت، مبارزه با فرعون و ساحران، تعیین هارون به‌عنوان خلیفه خویش، گوساله‌پرستی و نافرمانی بنی‌اسرائیل از موسی و هارون.

از آنجاکه قرآن در بیان زندگی موسی یک حکایت را با الفاظ مختلف بیان می‌کند و همچنین قصه حضرت موسی در قصص انبیا بیشترین تکرار را دارد، این سؤال پیش می‌آید که راز و حکمت تکرار در قصه حضرت موسی چیست؟

مفهوم‌شناسی

الف) تکرار

در *لسان العرب* آمده است: الکر؛ یعنی رجوع. «کرَّرَ الشَّيْءَ وَ كَرَّرَهُ»؛ یعنی آن چیز را پی‌درپی اعاده کرد. (ابن منظور، بی تا: ۵ / ۱۳۵) در کتب لغت فارسی نیز آمده است: «تکرار» به‌معنای دوباره گفتن، اعاده کردن، عملی را دو یا چند بار انجام دادن، باز گفتن و چند بار گفتن یک مطلب است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۴ / ۶۰۴۹؛ معین، ۱۳۷۶: ۱ / ۱۱۲۶)

با توجه به معانی مذکور، بین «اعاده و تکرار» فرقی نیست و هر دو به یک معناست، ولی ابوهلال عسکری بین «اعاده و تکرار» تفاوت قائل شده و گفته است:

«تکرار» گفتن چیزی است برای یک یا چندین بار، ولی اعاده برای یک بار گفتن است. وقتی گفته شود «أَعَادَ فُلَانٌ كَذَا»، فقط یک بار گفتن را افاده می‌کند، و زمانی که گفته شود «كَرَّرَ فُلَانٌ كَذَا»، تعداد بازگویی مبهم است و معلوم نیست دوبار گفته یا چند بار گفته شده است. (عسکری، ۱۴۲۶: ۱۳۸)

با این بیان «تکرار» اعم از «اعاده» است. مؤلف *جواهر البلاغه* در تعریف تکرار می‌نویسد:

«ذکرُ الشَّيْءِ مرَّتینِ أو أكثرَ لأغراضٍ». (هاشمی، ۱۴۱۷: ۲۲۹)

به نظر می‌رسد این تعریف جامع باشد؛ چراکه لفظ «ذکرُ الشیء» عام است و حالت شفاهی و کتبی یک سخن را شامل می‌شود.

بنابراین تکرار، یا با لفظ واحد است و یا با الفاظی متفاوت که بازگشت به معنای واحد دارد؛ چنان‌که در میان عرب تکرار کلمه برای بیان شدت عظمت و یا خبر دادن از خوف و خطر، امری رایج بوده است. (حضری، ۱۴۳۱: ۲۵) این سبک در قرآن نیز به کار رفته است.

ابن قتیبه تکرار در آیات قرآنی و به‌ویژه تکرار در اخبار و قصص را به‌خاطر آگاه کردن و بیداری آدمی از خواب غفلت دانسته و در باب تکرار کلام یا کلمه‌ای در قرآن گفته است: «قرآن نزل بلسان قوم»؛ یعنی قرآن به زبان عربی و به سبک و روش عرب‌زبانان نازل شده است. (ابن قتیبه، ۱۴۰۱: ۲۲۵)

ب) قصه

قصص از ریشه «ق. ص. ص» مصدر ثلاثی مجرد قص یقص قصاً و قصصاً است. (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۴۹۰) اصل معنای آن قطع و بریدن است؛ چنان‌که در *لسان العرب* آمده است: «قص الشعر و الصوف ... قطع». (ابن منظور، بی‌تا: ۷ / ۷۳) البته به معنای اتباع نیز آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۷۹)

راغب در *مفردات* می‌گوید: کلمه «قص» به معنای دنباله جایی پا را گرفتن و رفتن است. بنابراین جمله «قصصت اثره»؛ یعنی رد پای او را دنبال کردم. این کلمه به معنای خود اثر نیز هست؛ مانند آیه «فَارْتَدًّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» و آیه «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ». قصص به معنای اخبار تتبع شده نیز آمده؛ مانند آیه «لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» و آیه «فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ» و جمله «وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ» و «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۶۷۲)

واژه قصص شش بار در قرآن به صورت مصدر آمده است:

۱. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ. (آل عمران / ۶۲)

در این آیه قصص به معنای خبر و حدیث است. (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱ / ۱۸۰)

۲. فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (اعراف / ۱۷۶)

در این آیه قصص به معنای داستان و اخبار گذشتگان است. «فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ»؛ یعنی اخبار گذشتگان را تلاوت کن. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۷۷)

۳. نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ. (یوسف / ۳)

مفسرین در این آیه قصص را به معنای بیان حدیث (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۳۱۶) و به معنای

اقتصاص (قصه‌سرایی) گرفته‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۴۰)

۴. لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ. (یوسف / ۱۱۱)

قصص در این آیه نیز به معنای خبر است. (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۴۹۱)

۵. فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا. (کهف / ۶۴)

بیشتر مفسرین قصص در این آیه را به معنای طلب یا طلب اثر دانسته‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۷۳۳)

۶. وَ قَصَّ عَلَيهِ الْقَصَصَ. (قصص / ۲۵)

واژه قصص در قرآن به صورت ماضی (نساء / ۱۶۴؛ قصص / ۲۵؛ نحل / ۱۱۸؛ غافر / ۷۸) و مضارع

و امر (انعام / ۵۷ و ۱۳۰؛ اعراف / ۷، ۳۵، ۱۰۱ و ۱۷۶؛ هود / ۱۰۰ و ۱۲۰؛ یوسف / ۳ و ۵؛ کهف / ۱۳؛

طه / ۹۹؛ نمل / ۷۶؛ قصص / ۱۱) نیز به کار رفته و وجوه مختلفی از معانی برای آن ذکر شده است.

واژه قصص در قرآن به معانی مختلف از جمله تسمیه، قرائت، بیان، طلب، خبر و انزال نیز آمده

است. (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۴۹۲ - ۴۹۰) بدین ترتیب واژه قصص و مشتقات آن در قرآن به یکی از

معانی زیر آمده است:

۱. سرگذشت یا حادثه‌ای از حوادث پیشینیان؛

۲. نقل و روایت کردن ماجراهای انسان‌ها به‌ویژه گذشتگان.

با توجه به آیاتی که در آنها واژه قصص به کار رفته و از سویی با توجه به معنای لغوی قصه

می‌توان گفت بین «قصه قرآنی» با معنای لغوی آن پیوند وجود دارد؛ زیرا قصه پی گرفتن وقایعی

است که در گذشته رخ داده است.

تکرار مجموع داستان حضرت موسی علیه السلام

داستان حضرت موسی گاهی با سرگذشت فرعون و بنی‌اسرائیل و گاهی با داستان برادرش هارون در

قرآن ذکر شده است. همین نکته سبب تکرار و یا طولانی بودن آن شده؛ چنان‌که مجموعاً این

داستان در ۳۴ سوره به این ترتیب آمده است:

۱	بقره ۱۳ مرتبه	۸	هود ۳ مرتبه	۱۵	حج ۱ مرتبه	۲۲	سجده ۱ مرتبه	۲۹	احقاف ۲ مرتبه
۲	آل‌عمران ۱ مرتبه	۹	ابراهیم ۳ مرتبه	۱۶	مومنون ۲ مرتبه	۲۳	احزاب ۲ مرتبه	۳۰	ذاریات ۱ مرتبه
۳	نساء ۳ مرتبه	۱۰	اسراء ۳ مرتبه	۱۷	فرقان ۱ مرتبه	۲۴	صافات ۲ مرتبه	۳۱	نجم ۱ مرتبه
۴	مائده ۳ مرتبه	۱۱	کهف ۲ مرتبه	۱۸	شعراء ۸ مرتبه	۲۵	غافر ۵ مرتبه	۳۲	صف ۱ مرتبه
۵	انعام ۳ مرتبه	۱۲	مریم ۱ مرتبه	۱۹	نمل ۳ مرتبه	۲۶	فصلت ۱ مرتبه	۳۳	نازعات ۱ مرتبه
۶	اعراف ۱۱ مرتبه	۱۳	طه ۱۲ مرتبه	۲۰	قصص ۱۸ مرتبه	۲۷	شوری ۱ مرتبه	۳۴	اعلی ۱ مرتبه
۷	یونس ۸ مرتبه	۱۴	انبیاء ۱ مرتبه	۲۱	عنکبوت ۱ مرتبه	۲۸	زخرف ۱ مرتبه		

در مجموع سوره‌های مربوط به داستان حضرت موسی سه مرحله از زندگی ایشان را

در برمی‌گیرد: پیش از نبوت، نبوت و مبارزات او با فرعون و نیز هدایت و مدارا با قومش. برای نمونه به چند سوره که مراحل مختلف زندگی حضرت موسی در آن آمده است، اشاره می‌شود:

۱. در سوره اعراف قصه حضرت موسی با رسالت او و هارون و رفتن به سوی فرعون آغاز گشته است. در این سوره برخورد او با فرعون و ساحران و همچنین برخورد فرعون با ساحران به تفصیل بازگو می‌شود. همچنین سوره اعراف به سومین مرحله زندگی موسی؛ یعنی استقامت در برابر خواسته‌های بنی‌اسرائیل، میعاد موسی با پروردگار، گوساله‌پرستی قومش و میقات نمایندگان بنی‌اسرائیل می‌پردازد.
۲. در سوره طه تفصیل دیگری از یک حلقه سابق‌تر از رسالتی که در سوره اعراف بازگو گردیده، آغاز می‌شود و آن اینکه موسی آتش را در گوشه‌ای از کوه طور می‌بیند و از پروردگارش می‌خواهد برای رفتن به سوی فرعون، برادرش هارون را همراه او قرار دهد. خداوند او را از نعمت خود در روز تولد و بازگشتش به دامن مادر آگاه می‌سازد تا در یک اشاره سریع و برق‌آسا نشان دهد یاری الهی همیشه پشتیبان اوست. سپس قصه ادامه می‌یابد.
۳. در سوره قصص، قصه از نخستین حلقه آن آغاز می‌شود: از هنگام تولد. مادر موسی پس از زاییدن، او را در صندوقچه‌ای می‌گذارد و به دریا می‌اندازد و آل فرعون او را از آب می‌گیرند. قصه با بزرگ شدن او در دربار فرعون، مهاجرت به سوی شهر مدین و برخورد با دختران شعیب و به استخدام در آمدنش و ازدواج با یکی از دختران و سپس جدایی موسی از شعیب ادامه می‌یابد تا آنگاه با اهل و عیال راهی مصر می‌شود و در راه آتش می‌بیند.

حکمت تکرار داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن

تکرار داستان حضرت موسی در قرآن دارای حکمت‌هایی است که توجه به آنها انسان را به بلاغت و فصاحت هرچه بیشتر قرآن آشنا می‌کند. این داستان در قرآن بیشتر از همه قصص آمده، اما انسان از خواندن آن خسته نمی‌شود؛ چراکه خداوند کلام و داستان واحد را به اسلوب‌ها و عبارات متفاوت و در قالب‌های مختلف بیان کرده است که همین خود فصاحت و بلاغت آن را می‌رساند.

در مجموع دو حکمت عمده در تکرار داستان موسی علیه السلام در قرآن وجود دارد: حکمت درونی و حکمت بیرونی.

الف) حکمت درونی تکرار داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن

حکمت درونی به این معناست که وقتی داستان موسی به صورت درون‌متنی مورد مطالعه قرار گیرد و آیات مربوط به آن با توجه به سوره‌ای که داستان در آن واقع شده، مورد بررسی قرار گیرد و همچنین با

مقایسه آیات مکرر با یکدیگر، می‌توان به اسرار و حکمت تکرار این داستان در قرآن پی‌برد. در ادامه به مواردی می‌پردازیم که می‌تواند به‌عنوان حکمت درونی تکرار داستان حضرت موسی در قرآن مطرح باشد.

یک. تکمیل کردن زوایای مختلف داستان به‌وسیله تکرار آن

حلقه‌های تکراری داستان موسی علیه السلام، هر یک به‌تنهایی تمام جزئیات را به تصویر نمی‌کشد، بلکه تصویر کامل آن در سوره‌های متعدد پراکنده شده است. وقتی تصویر کاملی از حادثه به دست می‌آید که پرده‌های تکراری آن کنار هم چیده شود. برای مثال، ولادت موسی و قرار دادن وی در صندوق و انداختن آن به دریا در سوره قصص و طه آمده است. در سوره قصص می‌فرماید: «و به مادر موسی وحی [= الهام] کردیم که او را شیر بده و هنگامی که بر [جان] او ترسیدی، پس وی را در دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مباش؛ [چرا] که ما او را به‌سوی تو بازمی‌گردانیم و وی را از فرستادگان [خود] قرار می‌دهیم.» (قصص / ۷) در سوره طه نیز می‌فرماید: هنگامی که به مادرت آنچه را الهام‌شدنی بود، الهام کردیم که «او را در صندوقی بیفکن و آن را به دریا بینداز، و باید دریا آن را به ساحل افکند تا دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد»، و بر تو محبتی از جانب خود افکنم [تا به تو لطف کنند] تا زیر نظر من با زیرکی ساخته [و پرورده] شوی. (طه / ۳۹ - ۳۸)

این آیات به‌ظاهر تکراری، هر یک مکمل دیگری و مناسب چیزی است که به‌خاطر آن نازل شده است. آنچه در سوره طه مجمل است، در سوره قصص تبیین شده است. چگونگی تولد و پرورش موسی در سوره قصص به‌تفصیل بیان شده و در ابتدای آن ماجرای فرعون و ظلم او بر بنی‌اسرائیل آمده است تا موجب عبرت آنان شود. همچنین نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده، بیان شده؛ از قبیل خارج کردن آنها از فتنه فرعون و مورد توجه قرار گرفتن موسی. در سوره طه خداوند برخی از نعمت‌هایی را که به مادر موسی داده و نیز وحی بر مادر موسی را بیان کرده است. (ساروی، ۱۳۸۴: ۱۷۶ - ۱۷۵)

در سوره قصص نامی از تابوت برده نشده، اما در سوره طه به مادر موسی وحی می‌شود که او را در صندوقچه‌ای بگذار و سپس در دریا پخش بیفکن تا دریا (رود نیل) او را به کرانه اندازد. در هر دو سوره سخن از به دریا انداختن آمده است: در سوره طه فرموده در تابوت بگذار و سپس به دریا بیفکن، ولی در سوره قصص انداختن به دریا مطلق آمده و نامی از تابوت برده نشده است. در سوره قصص، هدف آماده‌سازی ذهنی و روانی برای مادر موسی است تا توان برخورد با حادثه پیش‌رو را بیابد. از این‌رو، لحن آیات کاملاً آرامش‌بخش و وعده‌دهنده است. اما در سوره طه با تصویری ناگهانی روبه‌رو می‌شویم که در آن، نقش مادر موسی در مواجهه با حادثه‌ای سنگین و رخ‌داده‌شده ترسیم می‌گردد. پس این دو نما از یک صحنه واحد، در حقیقت مکمل یکدیگرند: یکی به بُعد روحی نظر دارد و دیگری به جنبه فیزیکی حادثه.

این دو نما وقتی کنار هم نهاده شوند، کامل می‌گردند. (حسینی، ۱۳۷۹: ۵۸ - ۵۷) بنابراین قصه موسی در واقع تکرار نیست، بلکه حلقه‌ای از قصه به‌وسیله حلقه دیگر تکمیل می‌شود. این مطلب با قرار دادن حلقه‌های تکراری داستان در کنار هم و با مقایسه آیات تکراری در درون متن قرآن به دست می‌آید.

دو. هماهنگی بخش‌های تکراری داستان موسی علیه السلام با اهداف و سیاق سوره

داستان حضرت موسی در سوره‌های مختلف قرآن و با الفاظ متفاوت نقل شده و ظاهراً همه از یک واقعیت حکایت دارد، اما به واقع هر یک تنها به جنبه‌ای از داستان اشاره دارد که با غرض سوره و موضوع اصلی و سیاق آن هماهنگ است. بنابراین داستان مانند سایر عناصر در خدمت غرض اصلی و سیاق سوره است.

علامه طباطبایی در ابتدای سوره «قصص» بر وجود هماهنگی بین قصه موسی علیه السلام و هدف سوره تأکید دارد. ایشان می‌گویند: غرض این سوره (قصص) وعده جمیل به مؤمنین است که در مکه در بین مشرکین و فراعنه قریش در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند. خدای تعالی در این سوره به ایشان وعده می‌دهد که به‌زودی بر آنان منت نهاده، پیشوایان مردم قرارشان می‌دهد و آنان را وارث همین فراعنه می‌کند. به همین منظور برای این مؤمنین این قسمت از داستان موسی و فرعون را خاطر نشان می‌سازد که موسی را در شرایطی خلق کرد که فرعون در اوج قدرت بود و بنی‌اسرائیل را خوار و زبردست کرده بود. آری خداوند در چنین شرایطی موسی را آفرید و مهم‌تر آنکه او را در دامن دشمنش؛ یعنی خود فرعون پرورش داد، تا وقتی که به حد رشد رسید. آنگاه او را از شر فرعون نجات داد و از بین فرعونیان به سوی مدین روانه‌اش نمود و پس از مدتی او را به‌عنوان رسالت دوباره به‌سوی ایشان بازگردانید، تا آنکه فرعون و لشکریانش را تا آخرین نفر غرق کرد و بنی‌اسرائیل را وارث آنان نمود. همین سنت را در میان مؤمنین به اسلام نیز جاری خواهد کرد و ایشان را به ملک و عزت و سلطنت خواهد رسانید و رسول خدای صلی الله علیه و آله را دوباره به وطن باز خواهد گردانید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶ / ۶)

داستان موسی علیه السلام در سوره قصص با این آیات شروع می‌شود: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أُمَّهَاتِهِمْ سِجَابًا لَهُمْ وَجَعَلْنَا مِنْهُ لِقَابَ الْعَالَمِينَ * وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.» (قصص / ۵ - ۴) اما آیات نخستین سوره طه این چنین است: «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ اقْذِيبِي فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيبِي فِي الْيَمِّ فَلَيقَهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ * وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي.» هر چند مشابه این آیات در سوره قصص نیز آمده، در سوره قصص داستان با استبداد فرعون آغاز می‌شود، ولی در سوره طه با لطف الهی به موسی علیه السلام آغاز می‌گردد. این تفاوت در آغاز داستان به غرض سوره و داستان مربوط می‌شود.

با دقت بیشتر در داستان موسی علیه السلام در سوره اعراف می‌توان ارتباط بین داستان و سیاق بقیه آیات در سوره را دانست. سیاق سوره اعراف، تصویر طبیعت کفر در نفوس بشر است. در طی سوره قصص تلاش انبیا برای نجات مردم از ضلالت بیان می‌گردد. از این رو، جدال میان حق و باطل به تصویر کشیده می‌شود که این مطلب با توجه به مجموعه آیات در سوره اعراف دانسته می‌شود. با کنار هم قرار دادن حلقه‌های مکرر در داستان حضرت موسی ملاحظه می‌شود که حلقه مورد نظر با سیاق آیات، متناسب و هماهنگ بوده است و بین غرض سوره و نحوه قصه‌پردازی در آن ارتباط مستقیمی وجود دارد.

سه. نکات بدیع در حلقه‌های تکراری

در حلقه‌های تکراری در داستان موسی علیه السلام نکات بدیع و اسرارآمیزی وجود دارد که با مقایسه بخش‌های متفاوت آیات مکرر، این نکات به دست می‌آید. در ادامه به دو نمونه از این آیات اشاره می‌شود:

۱. آیات مکرر در مورد عصای موسی علیه السلام

در پنج سوره با عبارات متفاوت به عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار اشاره شده است؛ «ثعبان» در سوره اعراف آیه ۱۰۷ و شعراء آیه ۳۳، «جان» در سوره نمل آیه ۱۰ و قصص آیه ۳۱، و «حیه» در سوره طه آیه ۲۰ و قصص آیه ۳۱. حال علت این اختلاف چیست؟ زمخشری این اختلاف را چنین توجیه می‌کند:

«حیه» اسم جنس است که بر مذکر و مؤنث، صغیر و کبیر اطلاق می‌شود. اما میان «ثعبان» و «جان» تنافی وجود دارد؛ چون «ثعبان» مار عظیم است و «جان» مار کوچک. در این مورد دو وجه بیان می‌شود: یکی آنکه در زمان تغییر شکل، به ماری کوچک تبدیل گشته، سپس اندک اندک بزرگ شده و به صورت مار بزرگ درآمده است. دوم اینکه هیئت ظاهری مار بزرگ بوده است و سرعت حرکتش مانند مار کوچک؛ به این دلیل که می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ». (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳ / ۵۸)

امین الاسلام طبرسی گوید:

آیه‌ای که در آن «ثعبان» به کار رفته، با آیه‌ای که در آن «جان» به کار رفته است، متفاوت است و این دو آیه از داستان واحدی حکایت نمی‌کنند، بلکه مربوط به دو حالت مختلف است: حالتی که عصا به «جان» (مار کوچک) تبدیل شد، در

ابتدای نبوت موسی علیه السلام بوده است و حالتی که عَصَا به «ثعبان» (مار بزرگ) تبدیل شد، هنگام ملاقات موسی علیه السلام با فرعون بوده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۷۰)

علامه طباطبایی نیز درباره اختلاف تعبیر در آیات مذکور می‌نویسد:

در آیه «أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا» حذف و ایجازی به کار رفته که «فا»ی فصیح^۱ از آن خبر می‌دهد؛ چون بعد از آن فرمود «فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ»، و از کلمه «فَلَمَّا رَآهَا» فهمیده می‌شود که تقدیر کلام چنین بوده: «عصایت را ببنداز. پس همین که عصایش را افکند، ناگهان به صورت اژدهایی آشکار شده درآمد که داشت به شدت حرکت می‌کرد و مثل یک مار کوچک جست‌وخیز می‌کرد. چون آن را بدید که به شدت حرکت می‌کند، رو به عقب فرار کرد. (طباطبایی، همان: ۱۵ / ۳۴۴)

پس از آنکه علامه طباطبایی در این آیه قائل به این می‌شود که تبدیل عَصَا به «ثعبان» صورت گرفته است نه به «جان»، به بیان وجه تشبیه «ثعبان» و «جان» می‌پردازد تا معلوم شود چرا در جایی ثعبان مبین آمده و در جایی به مار کوچک تشبیه شده است؟

جواب از این سؤال این است که تشبیه تنها از نظر اهتزاز و سرعت حرکت و اضطراب است، نه از نظر کوچکی و بزرگی؛ چون آنچه مایه شگفتی است، این است که یک چوب‌دستی به صورت اژدهایی ... عظیم‌الجثه و هول‌انگیز درآید [و] آن وقت برخلاف اژدهاهای دیگر مانند یک مار کوچک جست‌وخیز کند و به سرعت آن بدود، و نخواست است خود عَصَا و یا ثعبان را به خود «جان» تشبیه کند. (همان)

علامه طباطبایی این توجیه را که عَصَا ابتدا مار کوچکی بوده و در مقابل فرعون به صورت اژدها درآمد، مردود می‌شمارد و می‌گوید:

هرچند از نظر سیاق آیات، وجه خوبی است، ولی این اشکال بر آن وارد است که یا می‌گویی عَصَا مار نشد، که صحیح است و یا می‌گویی مار شد که در این صورت معنا ندارد بفرماید مار، مثل مار شد؛ به خلاف وجهی که ما گفتیم چون ... تشبیه به مار تنها از نظر سرعت جست‌وخیز است، گویا فرموده عَصَا اژدها

۱. فای فصیح عبارت است از فایی که از محذوف خبر می‌دهد. (مدنی، بی‌تا: ۸۷۲)

شد؛ ازدهایی که از نظر سرعت جست‌وخیز گویی مار کوچکی است. پس وجهی که در دفع اشکال مورد اعتماد است، همان وجه گذشته است. (همان)

برخی از محققان انتخاب الفاظ متفاوت درباره عصای موسی علیه السلام را تنها به اعتبار بلاغی برگردانده، با رد قول زمخشری می‌گویند: بر فرض مترادف بودن کلمات باز این سؤال باقی است که آن سر بلاغی که باعث انتخاب این الفاظ شده، چه بوده است؟

محمد احمد خلف الله به توجیه بلاغی پرداخته، می‌گوید: قرآن در موردی که لفظ «جان» را به کار برده، درصدد ترسیم خوف‌کننده است. لفظ مناسب این حال و ترسیم‌گر صورت فرار، لفظ «جان» است؛ حال آنکه لفظ «حیه» چنین اثری ندارد. اما سوره طه آیات ۱ تا ۲ برای تسلی دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. از این رو، لفظ حیه سزاوار است. علت اینکه عصا در سوره شعراء ثعبان آمده، آن است که موقف تحیر و طلب بینه است و می‌باید عصا ثعبان مبین باشد تا موسی برای اقناع دیگران توانا تر گردد. وی در پایان نتیجه می‌گیرد که سیاق قصص در قرآن کریم تابع اغراض منطقی و عاطفی است، نه تصویر تعلیمی و تاریخی. (خلف الله، ۱۹۷۲: ۱۴۰ - ۱۳۹)

در میان اقوال مذکور وجه دومی که زمخشری آورده است، با قول علامه طباطبایی تفاوتی ندارد. با توجه به توضیحی که علامه آورده است، قول ایشان درست به نظر می‌رسد؛ چراکه هم تفاوت ظاهری را حل کرده و هم اشکالی به استدلال وارد نیست. در جواب محمد خلف الله نیز می‌توان گفت هیچ منعی در کار نیست که خداوند الفاظ قرآن را به‌گونه‌ای چینش کند که هم سیاق و سیر اصلی کلام حفظ شود و هم حقایق در بهترین شکل ارائه گردد.

۲. آیات مکرر در مورد طور سینا

در سه سوره با عبارات متفاوت به‌طور رفتن حضرت موسی مطرح شده است: «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَ تِيكُمُ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ آتِيكُمُ بِشَيْهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» (نمل / ۷)؛ «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمُ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» (طه / ۱۰)؛ «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمُ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ». (قصص / ۲۹)

هر سه آیه به دیدن آتش از دور و رفتن به‌سوی آن مربوط می‌شود، اما در تعبیر متفاوت‌اند:

۱. در سوره نمل کلمه «امْكُثُوا» به کار برده نشده است؛ برخلاف سوره طه و قصص.

۲. در سوره نمل «سَأْتِيكُمُ» آمده، اما در سوره طه و قصص «لَعَلِّي آتِيكُمُ» ذکر شده است.

در مورد اینکه چرا فقط در یک آیه از کلمه «امکثوا» استفاده شده، عبدالکریم خطیب می‌گوید:

اول اینکه جمله «امکثوا ایّی آتست نارا» را به این قصد بیان فرموده که خانواده با او همراه نشوند؛ زیرا حقیقت امر بر او مکشوف نبود. اگر در آنجا خیری بود که برای خانواده نیز بیاورد و اگر شری بود، به تنهایی با او روبه‌رو شود. لذا سه‌بار این لفظ تکرار می‌شود تا خانواده ماندن به جای خویش را امری الزامی قلمداد کنند و دوم اینکه در مورد بقیه کلام موسی علیه السلام در سه مورد دیگر که با یکدیگر مختلف هستند، به صراحت نمی‌توان گفت که از دهان موسی علیه السلام خارج شده باشد. چه‌بسا برخی بیان ما فی الضمیر موسی علیه السلام باشد که از حال یأس و امید حکایت دارد. (خطیب، ۱۳۹۶: ۶۱ - ۶۰)

برپایه این سخن، صورت‌های تکرار شده جمع میان سخنان موسی علیه السلام و خواطر اوست که لباس گفتار به تن کرده‌اند. چه‌بسا آنچه در نفس او می‌گذشته، بر زبانش نیز جاری شده و خانواده‌اش آن را شنیده باشند. وی این تصویرگری دقیق احوال نفس را مخصوص قرآن می‌داند و می‌گوید هیچ نظم غیر از نظم قرآنی، آن را تحمل نمی‌کند.

اما آنچه در بررسی این آیات درست به نظر می‌رسد، این است که موسی علیه السلام در دو مرحله و با دو بیان با خانواده خویش سخن گفته است: بار اول بدون استفاده از کلمه «امکثوا» و بار دوم با استفاده از آن. در مرحله اول زمانی بوده که موسی علیه السلام آتش را می‌بیند و به خانواده‌اش می‌گوید به‌زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد، یا شعله آتشی برای شما می‌آورم تا خود را گرم کنی. در این مرحله موسی علیه السلام با یقین با خانواده‌اش صحبت می‌کند و به همین دلیل کلمه «ساتیکم» را به کار می‌برد، اما وقتی کمی جلوتر می‌رود، به تردید می‌افتد که ظاهراً این یک آتش معمولی نیست. از همین‌رو، از کلمه «امکثوا» استفاده می‌کند و چون فکر می‌کند یک آتش معمولی نیست، در این مرحله کلمه «لعلی آتیکم» را به کار می‌برد. پس سخن موسی علیه السلام با خانواده خود در دو مرحله بوده و به همین سبب الفاظ نیز متفاوت است. بنابراین آیات مذکور تکرار نیست، بلکه در مقام بیان دو مطلب متفاوت هستند.

ب) حکمت بیرونی فراوانی داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن

حکمت بیرونی به این معناست که، فارغ از جایگاه و سیاق سوره‌ای که داستان موسی علیه السلام در آن آمده به حکمت تکرار داستان موسی علیه السلام در قرآن به لحاظ برون‌متنی نگاه شود. با این دیدگاه به علل تکرار داستان موسی علیه السلام نگریسته می‌شود که طرح مکرر داستان موسی علیه السلام به‌منظور تأکید بر مفاهیم خاص

بوده و آن را از محدودیت در چارچوب شأن نزول خارج ساخته و عرصه‌ای فراگیر و قابل انطباق بر موارد متعدد را فراهم می‌آورد. محمد باقر حکیم می‌گوید:

قرآن کریم قصه‌گویی و داستان‌سرایی را در قرآن، اسلوبی برای تأکید نهادن بر بعضی مفاهیم اسلامی در نزد امت مسلمان قرار داده است؛ به این ترتیب که حوادث و وقایع پیرامون زندگانی مسلمانان، در نزول آیات مختلف داستانی قرآن لحاظ گردیده و آن حوادث و وقایع با توجه به وحدت اهداف و مضامین، با رویدادهای واقعی داستان پیوند داده شده است. این برقراری پیوند و ارتباط میان مفهوم و برداشت اسلامی از قصه، با واقعیت بیرونی که مسلمانان با آن می‌زیسته‌اند، می‌تواند یک فهم اشتباه را از مفاد و مفهومی که خداوند می‌خواسته است که امت اسلامی از آن داستان داشته باشند، پدید آورد و مسلمانان این‌چنین پندارند که آن مفهوم و معرفت اسلامی به همان میدان و فضای آن داستان و شرایط ویژه آن منحصر است. این است که قرآن کریم یک داستان واحد را چند مرتبه به تکرار در قرآن می‌آورد تا آن پندار حصر و تضییق در مفهوم الهی و اسلامی داستان از میان برداشته شود و بر وسعت و شمول آن تأکید نهاده شود تا همه رویدادها و حوادث مشابه را دربرگیرد و به صورت یک قانون اخلاقی یا سنت تاریخی درآید که بر همه وقایع و اتفاقات منطبق گردد. (حکیم، بی تا: ۳۶۷)

با دقت در داستان موسی علیه السلام در سوره‌های مختلف قرآن و مقایسه آن با زندگی پیامبر اسلام و مسلمانان، تشابه بین دو امت دانسته می‌شود. برای اثبات این مدعا چند نمونه از این تشابهات بیان می‌شود.

یک. تشابه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه حضرت موسی علیه السلام

هارون خلیفه موسی علیه السلام

یکی از حساس‌ترین مقاطع زندگانی حضرت موسی انتخاب هارون در مقام خلیفه خود است. این داستان برای پیامبر اسلام نیز بدین جهت آمده است که مشابهت کار او را به قوم بنی‌اسرائیل تذکر دهد. درباره خلافت هارون در زمان غیبت موسی در سوره اعراف آیه ۱۴۲ آمده است: «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب [دیگر] تکمیل نمودیم. پس میعادگاه پروردگارش [با او] چهل شب تمام شد، و [در هنگام رفتن] موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و [امورشان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن».

برخی از مفسران شیعه معتقدند این آیه بدین نکته اشاره دارد که مقام نبوت با مقام امامت متفاوت است. هارون پیامبر بود، ولی رهبری همه جانبه بنی اسرائیل را عهده دار نبود، بلکه امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی علیه السلام بود. اما هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۷۲؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۴ / ۱۰۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۴۱)

تعیین خلیفه از سوی حضرت موسی برای امت رها شده از بند فرعون نشان از اهمیت رهبری در جامعه است که حتی حضرت موسی قوم خویش را به مدت کوتاه بدون رهبر رها نمی کند. اصلاح جامعه و دوری از مفسدان، وظیفه تعیین شده از سوی موسی برای جانشین خویش است. از این آیه استفاده می شود همان گونه که حضرت موسی امت خویش را حتی برای مدت کوتاهی بدون سرپرست نگذاشت و هارون را جانشین خویش تعیین کرد، بعید است پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از خودش جانشینی انتخاب نکند و امتش را بدون سرپرست و امام رها سازد.

حضرت علی علیه السلام خلیفه حضرت محمد صلی الله علیه و آله

مسئله خلافت و امامت حضرت امیر علیه السلام از آغاز بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیش از علنی شدن آن مطرح بوده و بیان آن برای دیگران از ماجرای «یوم الدار» شروع شده و پس از آن به مناسبت های گوناگون تا آخرین لحظات عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشته است. آنچه در میان تمام موارد برجسته تر از سایر ادله است، داستان غدیر است که درباره آن کتاب های فراوانی نوشته شده و بحث های بسیاری انجام گرفته است.

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام داد، با جمعیت همراه خود قصد کرد تا به مدینه بازگردد. هنگامی که به غدیر خم رسیدند، جبرئیل امین فرود آمد و از جانب خدای تعالی آیه ۶۷ سوره مائده را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

در این هنگام آنها که از غدیر خم گذشته بودند، به امر پیامبر بازگشتند و آنها که به دنبال قافله بودند، رسیدند. پیامبر نماز ظهر را با همراهان ادا نمود و پس از فراغ از نماز بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند، فرار گرفت و با صدای بلند خطبه خویش را آغاز کرد. آن حضرت در خطبه خود پس از حمد و ستایش خدا و گواهی به رسالت خود، از پایان عمر خویش و از اینکه آنان در کنار حوض در آن سرا بر او وارد خواهند شد، خبر داد و از آنان خواست که مواظب دو چیز گران بها - که در میان آنها می گذارد - باشند: کتاب خدا و عترت خود (اهل بیت). ایشان ادامه دادند با تمسک

به آن دو، گمراه نخواهند شد و آن دو نیز از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض بر او وارد شوند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، تا اینکه مردم او را دیدند و شناختند. آنگاه فرمود: «ای مردم! چه کسی بر اهل ایمان از خود آنها سزاوارتر است؟» گفتند: خدای و رسولش داناترند. فرمود: «همانا خدای مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان. پس هر کس که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او خواهد بود.» وی این سخن را سه بار و بنا به گفته احمد بن حنبل - پیشوای حنبلی‌ها - چهار بار تکرار فرمود. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که جبرئیل امین رسید و آیه ۳ سوره مائده نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من!» سپس گروه گروه به امیرالمؤمنین تهنیت گفتند. از جمله آنان، ابوبکر و عمر بودند که نزد دیگران می‌گفتند: به به بر تو ای پسر ابی‌طالب که صبح و شام را درک نمودی، درحالی‌که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی! (امینی، ۱۳۶۲: ۱ / ۳۴ - ۳۰)

همان‌گونه که حضرت موسی، هارون را به‌عنوان جانشین خویش تعیین کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام را جانشین بعد از خود قرار داد. این دو واقعه از این حیث مانند هم‌اند.

دو. عصیان قوم موسی علیه السلام و قوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله

فتنه سامری در قوم موسی علیه السلام

از زشت‌ترین اوصافی که قرآن برای بنی‌اسرائیل ذکر می‌کند و در چند جای قرآن با تلخی از آن نام می‌برد، گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل در خلال چهل روز غیبت موسی علیه السلام و رفتن آن حضرت به کوه طور است. نام سامری و فتنه او و گوساله‌ای که آورد، در سوره طه ضمن آیات ۸۳ تا ۹۷ آمده است. در موارد دیگر داستان گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل پس از رفتن موسی به کوه طور به‌اجمال ذکر شده و نامی از سامری نیز نیامده است.

در این آیات پس از اینکه به داستان رفتن موسی به کوه طور و گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل اشاره شده، جریان بازگشت موسی و خشمگین شدنش از بنی‌اسرائیل و همچنین سؤال و جوابی که بین آن حضرت و قوم او و هارون و سامری ردّ و بدل شده، بیان گردیده است.

فتنه سقیفه در قوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

با انتشار خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله درحالی‌که مدینه در ماتم و سوگ فرو رفته بود و علی علیه السلام،

عباس بن عبدالمطلب و برخی اصحاب در تدارک غسل و تدفین آن حضرت بودند، جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا سعد بن عباد، شیخی از بزرگان خزرج را به جانشینی رسول خدا نصب کنند. ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح با شنیدن این خبر، بی درنگ و شتابان روانه سقیفه شدند، اما علی و عباس که خبر را نیز شنیده بودند، همچنان به مراسم تدفین رسول خدا ادامه دادند. در اجتماع سقیفه، ابتدا سعد بن عباد درباره جانشینی رسول خدا سخنانی گفت. پس از خاتمه سخنان او، خزیمه بن ثابت در تأیید سعد و امتیاز انصار بر مهاجران در امر خلافت سخن گفت. به دنبال او، اسید بن حضیر که او نیز از طایفه خزرج و از رقبای سعد بن عباد بود، به گفتگو برخاست و از اختصاص پیشوایی مسلمانان به مهاجران و ابوبکر دفاع کرد. مدافعان و حامیان دیگر سعد در قالب سخنانی به انکار ادعای اسید پرداختند و کسانی نیز در تأیید او سخن گفتند. در این حال، ابوبکر به پا خاست و با تأیید فضایل و عزت انصار، مدعی شد که پیامبر با بیان روایت «الائمه من قریش» پیشوایی قوم را به مهاجران اختصاص داده است. (ابن هشام، بی تا: ۴ / ۳۱۰؛ ابن سعد، ۳ / ۱۸۸ - ۱۸۱؛ یعقوبی، ۱۳۶۳: ۱ / ۵۲۳ - ۵۲۲؛ مسعودی، ۲۶۱؛ ابن اثیر، بی تا: ۱ / ۳۷۲، ۳۷۴ و ۳۹۵) به هر حال، در این گفتگوها چندین نظریه درباره جانشینی پیامبر مطرح شد: ابتدا امارت انصار، سپس امارت دوگانه (یکی از انصار و دیگری از مهاجران)، آنگاه امارت مهاجران و وزارت انصار، و سرانجام امارت قریش. (بنگرید به: همان: ۱۲؛ یعقوبی، ۱۳۶۳: ۱ / ۵۲۳ - ۵۲۲) همین مورد اخیر تحت تأثیر روایتی که ابوبکر از قول پیامبر نقل کرد و به دلیل اختلاف درونی دو طایفه اوس و خزرج، به نتیجه نشست. با بالا گرفتن گفتگوها درحالی که خزرجیان به دو دسته مدافعان و مخالفان سعد بن عباد تقسیم شده بودند، ابوبکر، ابوعبیده یا عمر را شایسته خلافت شمرد و آنان نیز وی را شایسته دانسته، بی درنگ دستان او را برای بیعت فشرودند. در این حال، اسید بن حضیر و خزرجی‌های مطیع او سراغ ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. (همان: ۵۲۳؛ ابن هشام، بی تا: ۴ / ۳۰۸) این بیعت را که با حضور چند تن از صحابه و در غیبت غالب اصحاب برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شد، «بیعت سقیفه» نام نهاده‌اند. عمر نیز بعدها آن را «فلته» (ابن اثیر، بی تا: ۲ / ۱۵)؛ یعنی اقدامی ناندیشیده و شتابزده شمرد.

مقاومت هارون در برابر فتنه سامری

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ. (طه / ۹۰)

در حقیقت، هارون پیش‌تر به آنان گفته بود: «ای قوم من! شما به وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، و پروردگار شما [خدای] رحمان است. پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید». بی‌شک در این اوضاع، هارون دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد

را تا آنجا که در توان داشت، انجام داد. در تفسیر نمونه آمده است:

هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته‌اید؛ فریب نخورید و از راه توحید منحرف نشوید: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ.» سپس اضافه کرد: «پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده‌ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده» «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ». اکنون که چنین است، شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمایید «فَأَتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي». مگر فراموش کرده‌اید برادرم موسی مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است؟ چرا پیمان شکنی می‌کنید؟ چرا خود را به دره نیستی سقوط می‌دهید؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۲۷۳ - ۲۷۲)

مقاومت حضرت علی علیه السلام در برابر فتنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

بعد از فتنه سقیفه، امیرمؤمنان علی علیه السلام و معدودی از مؤمنان نظیر سلمان و ابوذر و مقداد در برابر این گمراهی مقاومت می‌کردند که بیانات خود حضرت به آن اشاره دارد.

این قتیبه (م. ۲۷۰ هـ) بعد از آنکه گفتارهای علی علیه السلام را درباره علل عدم بیعت خود با ابی‌بکر نوشته، نقل می‌کند که علی علیه السلام مهاجرین را مخاطب ساخت و فرمود: «ما شایسته‌ترین مردم به خلافت، و عالم‌ترین به کتاب خدا و روش رسول خدا هستیم. پس تابع هوا و هوس نباشید که از راه خدا و حق دور شوید». (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۶ - ۱۵)

باری، حضرت علی علیه السلام در جاهای مختلف در برابر فتنه سقیفه ایستادگی کرد؛ همان‌گونه که هارون علیه السلام جانشین حضرت موسی در مقابل فتنه سامری مقاومت نمود. ازسویی هارون مردم را به تبعیت از فرمان خویش خواند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مردم را به پیروی از امامشان دعوت نمود.

نتیجه

۱. تکرار در هر سوره به خاطر تأمین اهداف فکری آن سوره است. یک داستان به جهت داشتن پیام و حکمت جدید، با اسلوب و شیوه بیانی متفاوت تکرار می‌شود.
۲. بخش‌های تکراری داستان حضرت موسی از نظر شکل، حجم، اسلوب، شیوه بیان و زاویه دید یکسان نیست، بلکه با توجه به مقتضای حال و تناسب با سیاق کلام تغییر می‌کند و حلقه‌های داستان با توجه به اهداف سوره، نظم مختلفی پیدا می‌کند. در داستان‌های قرآن، اصالت با هدف

است و گاهی برای رسیدن به هدف تکرار لازم است و داستان موسی نیز از این قاعده مستثنا نیست. ۳. در هر تکراری نکات ادبی و بدیعی وجود دارد که نشان از فصاحت و بلاغت قرآن است. البته به نظر می‌رسد عبارات متفاوتی که در داستان موسی علیه السلام به کار رفته است، بینشان تضاد وجود دارد، ولی با کنار هم قرار دادن حلقه‌های به‌ظاهر تکراری یک داستان در سوره‌های مختلف، هم تضاد ظاهری آنها برطرف می‌شود و هم تصویر کاملی از داستان شکل می‌گیرد. ۴. بیان مکرر داستان موسی علیه السلام در پاسخ به مسائل و مشکلاتی است که در ضمن حوادث مختلف پدیدار گشته؛ حوادثی که بعدها، هم در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم پس از رحلت ایشان، مسلمین دچار آن شدند. یکی از اهداف تکرار نیز توسعه مفاهیم و تعمیم و تجدید آن بوده است. بنابراین ارتباط بین موسی با بنی اسرائیل و فرعون نشان‌دهنده رابطه بین پیامبر با ستمگران در زمان حیات و بعد از رحلت ایشان است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ابن اثیر، عزالدین، بی تا، کامل (وقایع بعد از اسلام)، ج ۱، ترجمه عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۴۰۷ ق، نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ابن سعد، ۱۴۰۵ ق، طبقات الکبری، بیروت، دار صادر.
- ابن قتیبہ دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، ۱۴۰۱ ق، تأویل مشکل القرآن، شرح و تحقیق السید احمد صقر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _____، ۱۴۱۸ ق، الامامة و السیاسة، تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، بی تا، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، بی تا، سیرة النبویه، تحقیق مصطفی سقا و دیگران، بیروت، دار المعرفه.
- امینی، عبدالحسین، ۱۳۶۲، الغدیر، ج ۲ - ۱، ترجمه محمد تقی واحدی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی.
- حسینی، سید ابوالقاسم، ۱۳۷۹، مبانئ هنری قصه‌های قرآن، قم، طه.
- حکیم، سید محمد باقر، بی تا، علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- خضری، جمال، ۱۴۳۱ ق، المقایس الاسلوبیه فی الدراسات القرآنیه، بیروت، مؤسسه مجد.
- خطیب، عبدالکریم، ۱۳۹۶ ق، القصص القرآنی فی مفهومه و منظوقه، بیروت، دار المعرفه.

۲۴ □ فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، سال ۶، تابستان ۹۴، ش ۲۲

- خلف الله، محمد احمد، ۱۹۷۲ م، *الفنی القصصی فی القرآن الکریم*، مکتبه الانجلو المصریه.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴، *مفردات الفاظ قرآن*، تهران، مرتضوی.
- زمخشری، جارالله محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی.
- ساروی، پرچمه، ۱۳۸۴، *تجزیه و تحلیل علت تکرار الفاظ و مفاهیم قرآن کریم*، قم، عرش اندیشه.
- سامرای، فاضل صالح، ۱۴۲۰ ق، *بلاغه الکلمة فی التعبير القرآنی*، عمان، دار عمار.
- سید قطب، ۱۴۱۲ ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۳۷۱ ق، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعادة.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- _____، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، قم و تهران، مدیریت حوزه علمیه قم و دانشگاه تهران.
- عسکری، ابوهلال، ۱۴۲۶ ق، *معجم الفروق اللغویه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- فاطمی، سید حسن، ۱۳۸۰، *دانشنامه امام علی علیه السلام*، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۳۶، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
- مدنی، علی خان بن احمد، بی تا، *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیه*، تحقیق و تصحیح ابوالفضل سجادی، قم، ذوی القربی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۶۵، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- معین، محمد، ۱۳۷۶، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، امیر کبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- هاشمی، احمد، ۱۴۱۷ ق، *جواهر البلاغه*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۶۳، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.